



تحلیلی بر فلسفه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

دولت در خدمت ملت



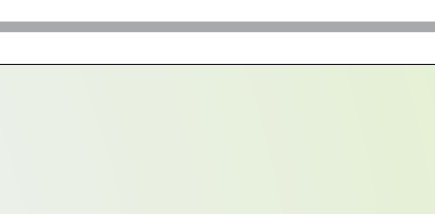
با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷، یکی از بنیادی‌ترین تغییراتی که در نسبیت دولت و مردم پدید آمد، دگرگونی مفهوم حاکمیت و عاملیت سیاسی بود. برخلاف نظم پیشین که در آن

دولت نهادی فرادست، بی‌پاسخگو و قائم به ذات در نسبت با مردم تلقی می‌شد، انقلاب اسلامی ایده‌ای را پیش کشید که در آن دولت برآمده از اراده ملی و موظف به پاسخگویی به مردمی بود که نه فقط تابع، بلکه صاحب‌حق، آگاه و ذی‌اراده‌اند. این دگرگونی مفهومی، نقطه عزیمت شکل‌گیری دولت-ملت مدرن ایرانی در چارچوبی نوین بوده؛ دولت - ملتی که از یک‌سو به پشتوانه سنت و فرهنگ تاریخی ایران‌زمین تکیه دارد و از سوی دیگر در افق مدرنیته، با ایستنا بر خواست عمومی مردم، در پی تحقق خودمختاری سیاسی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی است.

در فلسفه سیاسی مدرن، نسبیت دولت و ملت از دوران هابز تا روسو و کانت، همواره محل جدال نظری بوده است. از نگاه هابز، دولت ابزار اجبار و نجات از وضع طبیعی و خشونت است؛ در حالی که روسو بر قرارداد اجتماعی تأکید می‌کند که در آن حاکمیت از مردم برخاسته و تجلی اراده عمومی است. جمهوری اسلامی ایران، با بهره‌گیری از سنت اسلامی و مفاهیم مدرن، مدلی بدیع از دولت - ملت را عرضه کرد: دولتی که خادم ملت است، نه حاکمی فراتر از آن و ملتی که نه‌تنها واجد حقوق طبیعی و اجتماعی بلکه دارای مسؤولیت سیاسی برای مشارکت در سرنوشت خویش است. در این چارچوب، شهروند ایرانی دیگر صرفاً موضوع حکمرانی نیست، بلکه کنشگری است درون یک کل سیاسی زنده که با رأی، حضور، اعتراض، مطالبه‌گری و مشارکت، هویت دولت را شکل می‌دهد.

این تغییر بنیادین را باید در نسبیت با انقلاب اسلامی پیوند کرد. انقلاب اسلامی نه صرفاً براندازی یک رژیم، بلکه تأسیس نوعی نظم نوین معنوی - سیاسی بود. در دل این نظم، دولت‌مرد به‌جای اینکه صاحب قدرت باشد، کارگزار آن شد. به‌جای آنکه سیاست را عرصه سلطه بداند، آن را میدان خدمت و مسؤولیت دید. از همین رو، یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در گفت‌وکار جمهوری اسلامی، «خدمت» است. این مفهوم نه‌فقط یک واژه اخلاقی، بلکه یک جایگاه فلسفی و هستی‌شناختی برای دولت در نسبت با مردم به شمار می‌آید. در نظام جدید، دولت و کارگزار حکومتی، خادم مردم است، نه برگزیده طبقاتی خاص یا وارث حق الهی سلطنت، بلکه متعهد به تحقق خواست عمومی، رفاه، امنیت و تعالی مادی و معنوی جامعه.

اینجاست که باید بر این نکته تأکید کرد: ادبیات خدمت در جمهوری اسلامی، برخلاف برخی برداشت‌های تقلیل‌گرایانه،



در سالگرد شهادت آیت‌الله سیدابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور شهید جمهوری اسلامی ایران، لازم است ابعادی از مکتب فکری و اجرایی او واکاوی شود که کمتر به آن پرداخته شده اما پشت‌در برای آینده کشور حیاتی است. این یادداشت تلاشی است برای تبیین آن مکتب، با تمرکز بر یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مدیریتی و فکری شهید رئیسی که همانا تصمیم‌گیری سیاسی در شرایط سخت بود.

ما امروز در شرایطی به سر می‌بریم که مفهوم «سیاستمدار» در نظام حکمرانی ما بشدت تضعیف شده و به حاشیه رفته است. به جای آن، نوعی مدیریت‌داری محافظه‌کار جریان دارد. مدیر اداری، بر خلاف سیاستمدار، نه قصد دارد مسیر جامعه را تغییر دهد،نه مسؤولیت تاریخی تصمیمات را برعهده می‌گیرد و نه جرأت دارد از محدوده «تعادل میان منافع ذی‌نفعان» فراتر رود. سیاستمدار واقعی کسی است که می‌داند تصمیمات او ممکن است با مخالفت‌های اجتماعی یا سیاسی همراه شود اما بر اساس مصالح کلان، شجاعانه آنها را اتخاذ می‌کند. در مقابل، مدیر اداری فقط در محدوده ساختارهای موجود حرکت می‌کند و هدفش، نه تغییر وضع، بلکه حفظ توازن میان بخش‌های مختلف ساختار است.

در چنین شرایطی، یکی از مهم‌ترین گره‌های حکمرانی ایران، بحران تصمیم‌گیری است. تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران روز به روز سخت‌تر شده است. نه به این دلیل که اطلاعات ناکافی وجود دارد، بلکه به این دلیل که مسائل کشور به یکدیگر گره خورده، لایه‌لایه و پیچیده است و هر تصمیمی به جای حل کامل مسأله، منجر به فعال شدن مسائل جدید می‌شود. برای نمونه، مسأله ناترازی انرژی را در نظر بگیریم. کشور ما در حال حاضر یکی از غیربهره‌به‌ترین الگوهای مصرف انرژی در جهان را دارد. پاراندهای پنهان و آشکار، مصرف غیرمسئولانه و افت شدید بهره‌وری باعث شده هزینه‌های عظیمی بر دوش نظام اقتصادی کشور وارد شود. راه‌حل ساده و رایج این است که قیمت انرژی افزایش یابد تا مصرف کاهش یابد. این راه‌حل اگرچه از منظر اقتصادی موجه است اما از منظر اجتماعی و سیاسی پرهزینه است، لذا دولت‌ها یکی پس از دیگری، این تصمیم را به تعویق انداخته‌اند و به جای آن، از روش‌های کم‌اثر و موقت استفاده کرده‌اند. در چنین وضعیتی، تصمیم‌گیر نهایی نه سیاستمدار، بلکه بروکراسی است. در حالی که ذات بروکراسی، نه در حل مسأله، بلکه در حفظ ساختارهاست. بروکراسی به طور طبیعی علاقه‌مند به سکون است و از تغییر هراس دارد. وقتی تصمیم‌گیری به دستگاہ اداری واگذار شود، دیگر آمیدی به تحول نیست. اینجا دقیقاً همان نقطه‌ای است که تفاوت میان یک سیاستمدار واقعی و یک مدیر اداری رخ می‌نماید.

صرفاً یک شعار سیاسی یا اخلاقی نیست، بلکه بنیان هویتی دولت اسلامی است. خدمت شکلی از زیست سیاسی است که در آن دولت‌مرد در موقعیت «مسئولیت‌پذیر» نسبت به مردمی قرار می‌گیرد که او را به قدرت رسانده‌اند. در این وضعیت، فاصله میان حکومت‌کننده و حکومت‌شونده به حداقل می‌رسد و سیاست بدل به میدان اخلاقی - مدنی همسو با عدالت و مشارکت می‌شود. از همین رو، خدمتگزاری نه امری ثانوی، بلکه جوهره عمل سیاسی در جمهوری اسلامی است. دولت در این معنا، ادامه حضور مردم است؛ مردم در جایگاه حق‌دار، دولت در موضع تکلیف‌دار.

اگر از منظر فلسفه معاصر به این رابطه بنگریم، می‌توان رد پای نوعی بازتعریف مدرن از فضیلت را نیز در گفت‌وکار جمهوری اسلامی دید. در دوره مدرن، با افول فضیلت کلاسیک و جایگزینی آن با سودمندی و کارایی، سیاست از حوزه اخلاق فاصله گرفت. اما جمهوری اسلامی با احیای مفاهیمی چون عدالت، تقوا، امانت‌داری و خدمت، کوشید نوعی فضیلت سیاسی را بازسازی کند که در آن، قدرت به‌مثابه امانت و دولت‌مرد به‌مثابه خادم تعریف می‌شود. چنین نگاهی، در امتداد سنت اسلامی و بازخوانی مدرن از آن، افق جدیدی از نسبت انسان با ساختار سیاسی را ترسیم می‌کند؛ افقی که در آن دولت، نه فقط سازمانی اداری و بروکراتیک، بلکه نهادی اخلاقی - تاریخی در خدمت تعالی جامعه است. نکته مهم دیگر آنکه این مدل دولت - ملت، تنها با اراده و

عزم مردم معنا می‌یابد. شهروند در جمهوری اسلامی، نه یک فرد منزوی در فضای خصوصی و فارغ از مسؤولیت سیاسی، بلکه عضوی از امت -ملت است که هویت او در نسبت با جامعه و تاریخ و ایمان شکل می‌گیرد. این شهروند، در مشارکت‌های سیاسی، در رأی دادن، در مطالبه‌گری، در اعتراض مشروع و در حضور مؤثر در نهادهای مردمی، نقش‌آفرین اصلی ساختار قدرت است. از این رو است که در این نظم سیاسی، «ولایت» نه به معنای سلطه، بلکه به‌معنای پیوند و نسبت میان «ولی» و «ملت» است؛ پیوندی که در آن اعتماد، همدلی و مشارکت، ستون‌های اصلی مشروعیت به‌شمار می‌آیند.

با توجه به این بنیان نظری، مفهوم کارگزار یا مسؤول، از معنای سنتی خود فاصله گرفته و وارد افق جدیدی شده است. مسؤول در جمهوری اسلامی، «خادم» است اما نه خادمی با موقعیت فرودست یا شعاری، بلکه انسانی متعهد، اهل مجاهدت، اهل ایثار و حاضر به فداکاری برای جامعه. شهید دکتر سیدابراهیم رئیسی و شهید دکتر حسین امیرعبداللهیان، از بارزترین نمونه‌های تحقق این معنا در تاریخ معاصر جمهوری اسلامی‌اند. آنان خدمت را نه زست، بلکه رسالت می‌دانستند و تلاش‌شان برای تحقق عدالت اجتماعی، خدمت بی‌منت به اقشار ضعیف و پیگیری فعال منافع ملی در عرصه بین‌الملل، صورت‌بندی زنده‌ای از همان مفهومی بود که انقلاب اسلامی ۵۷ بنا نهاد.

دولت در این چارچوب، دیگر در پی بازتولید قدرت یا حفظ خود به‌مثابه یک ماشین حکومتی نیست، بلکه در پی پاسخگویی و تحقق مطالبات واقعی جامعه است. در فلسفه هگل، دولت روح عینی و تجسم عقلانی آزادی است اما در جمهوری اسلامی، دولت تجسم تعهد، معنویت و خدمت نیز هست. به‌عبارت دیگر، عقلانیت سیاسی جمهوری اسلامی در نسبت با خدمت تعریف می‌شود: عقلانیتی که نه ابزاری، بلکه اخلاقی است؛ نه صرفاً در پی اثربخشی، بلکه در پی حقانیت و عدالت است. این نوع عقلانیت، در رفتار دولت‌مردانی چون رئیسی و امیرعبداللهیان، به‌خوبی قابل مشاهده است: پیگیری مستمر مطالبات معیشتی مردم، حضور میدانی در نقاط محروم، ایستادگی در مذاکرات بین‌المللی یا حفظ کرامت ملت و در نهایت، فدا کردن جان در مسیر خدمت.

همچنین باید توجه داشت این مدل خدمت، الزامات ساختاری نیز دارد. تحقق دولت خادم مستلزم آن است که نظام اداری و سیاسی از الودگی به نخیه‌گرایی ویژه‌خوانانه، بروکراسی منفصل از مردم و فساد پاک باشد. تنها در این صورت است که دولت می‌تواند با بدنه ملت یکی شود و تجسم واقعی خواست مردم باشد. از این منظر، مطالبه‌گری مردم از دولت، نه تقلیل یا ساختار، بلکه شرط بقا و اصلاح آن است. به تعبیر دیگر، نقد مردم به عملکرد دولت، اگر در بستر وفاداری

به اصل نظام باشد، خود نشانه بلوغ سیاسی و بخشی از همان فرآیند تحقق دولت - ملت مسؤول است. تاریخ جمهوری اسلامی نیز نشان داده هر گاه دولت‌ها به این معنا از خدمت وفادار بوده‌اند، از حمایت مردمی برخوردار شده‌اند. حتی در سخت‌ترین شرایط اقتصادی و فشارهای خارجی، این سرمایه اجتماعی باقی مانده و ضامن پایداری نظام بوده است. این واقعیت پژوه در دوران تحریم‌ها، جنگ اقتصادی و بحران‌های جهانی نظیر کرونا و جنگ اوکراین به‌خوبی آشکار شد. دولت‌هایی که به جای پنهان‌کاری و قدرت‌طلبی، بر خدمت بی‌واسطه و صادقانه تمرکز کرده‌اند، موفق به ایجاد همبستگی اجتماعی و افزایش تاب‌آوری ملی شده‌اند. این آموزه، برای آینده جمهوری اسلامی نیز حیاتی است: بقای نظام در گرو حفظ پیوند اصیل خدمت و حاکمیت است.

از منظر نظریه‌های معاصر دولت - ملت، همچون نظریه بندیکت اندرسون یا اریک هابسیام، ملت‌ها «جوامعات تخیلی»‌اند که بر پایه روایت‌های مشترک و حافظه تاریخی شکل می‌گیرند. جمهوری اسلامی ایران، با انقلاب اسلامی روایت نوینی از ملت ایران ساخت؛ ملتی که نه بر پایه نژاد، زبان یا صرفاً سرزمین، بلکه بر پایه ایمان، مبارزه، عدالت‌خواهی و اراده جمعی تعریف می‌شود. در این روایت، دولت مجری این



روح جمعی است. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی کوشید ملت ایران را از حالت ایژه قدرت‌های جهانی و ساختارهای تاریخی، به سوزهای فعال، خلاق و دارای عاملیت سیاسی بدل کند. تحقق چنین ایده‌ای تنها از طریق نهاد دولت خادم ممکن است؛ دولتی که به جای آنکه فاعل مطلق قدرت باشد، ابزار تحقق اراده مردم و حافظ کرامت ایشان باشد.

در نهایت، اگر بخواهیم در قالب یک اصل نظری بنیان دولت در جمهوری اسلامی را صورت‌بندی کنیم، می‌توان گفت دولت اسلامی در چارچوب جمهوری اسلامی، ادامه مسئولانه انقلاب مردم است. این دولت نه قائم به ذات، بلکه قائم به ملت است. مسؤول در این نظام، نه حاکم، بلکه خادم ملت، نه رعیت یا مصرف‌کننده خدمات دولتی، بلکه صاحبان قدرت سیاسی‌اند. این نسبت هرچه عمیق‌تر، خالص‌تر و متعهدانه‌تر فهم شود و تحقق یابد، پایه‌های دولت - ملت مستحکم‌تر خواهد شد. تجربه دولت شهید رئیسی، با همه فراز و فرودهایش، یادآور این معناست که حتی در دشوارترین شرایط تاریخی، می‌توان خادم مردم بود، امید ساخت، رنج را شناخت و جان را بر سر عهد خدمت نهاد. این همان افقی است که جمهوری اسلامی در افق فلسفه سیاسی معاصر گشود؛ پیوند اخلاق، سیاست و مردم.

بازخوانی مکتب شهید رئیسی در مواجهه با ابرمسائل ایران

سیاست در میدان حکمرانی

باید در میدان گرفت. همین سبک باعث شد در مواجهه با بحران‌ها منتظر اجماع ننماید، از کار گروه‌های فرساینده عبور کند و شخصاً بار تصمیم‌گیری را بر دوش گیرد. او می‌دانست تعلل، خود یک تصمیم است؛ تصمیمی به سود وضع موجود. اجازه‌دهید برخی تصمیم‌گیری‌های سیاسی شهید رئیسی را مرور کنیم. اگر به جای شهید رئیسی یک تکنوکرات حضور داشت، همانگونه که دولت‌های یازدهم و دوازدهم امور را مدیریت می‌کردند، قاعدتاً تصمیمی گرفته نمی‌شد و امور با تعلل و به تعویق انداختن مدیریت می‌شد.

۱- بازگرداندن شرکت‌های خصولتی؛ تصمیمی سیاسی نه اداری

یکی از مهم‌ترین مصادیق تصمیم‌گیری سیاسی در دوران ریاست‌جمهوری شهید رئیسی، بازگرداندن بخشی از شرکت‌های واگذارشده، به دولت بود. خصوصی‌سازی افسارگسیخته در دهه‌های گذشته، به جای بهبود کارایی، منجر به رشد فساد، شکل‌گیری رانت‌خواران بزرگ و تضعیف بخش عمومی شد. بسیاری از نگاهه‌هایی که تحت عنوان «خصوصی‌سازی» واگذار شده بودند، در عمل به شرکت‌های خصولتی با عملکردی ناکارآمد، انحصاری و



بعضاً مفسده‌خیز تبدیل شده بودند. در این میان، هیچ‌یک از دولت‌ها جرأت مواجهه با این مسأله را نداشتند، چرا که بازگرداندن این بنگاه‌ها به معنای ورود به میدان تعارض با شبکه‌ای از ذی‌نفعان قدرتمند بود؛ از برخی فعالان اقتصادی گرفته تا نهادهای رسانه‌ای، سیاسی و حتی بخشی از نظام اداری! اما شهید رئیسی در مواجهه با این وضعیت، تصمیمی سیاسی و پرهزینہ گرفت و تعدادی از این بنگاه‌ها را دوباره به مالکیت عمومی برگرداند.

این اقدام نه تنها به مقابله با فساد کمک کرد، بلکه پیام روشنی به جامعه داد: اگر ساختاری غلط شکل گرفته، حتی اگر با برجسب «اصلاح اقتصادی» همراه باشد، باید شجاعانه اصلاح شود، ولو آنکه هزینه سیاسی و رسانه‌ای آن بالا باشد.

۲- مواجهه با ناترازی‌های ساختاری؛ عبور از تکنوکراسی محافظه‌کار

دولت شهید رئیسی با مجموعه‌ای از ناترازی‌های ساختاری مواجه بود: ناترازی انرژی، ناترازی صندوق‌های بازنشستگی، ناترازی بودجه عمومی و ناترازی نظام بانکی. مواجهه با این مسائل نیازمند تصمیماتی بود که هیچ‌گاه محبوبیت نمی‌آورد اما ضرورتی تاریخی داشت.

دهه ۱۳۹۰ بسیاری از این ناترازی‌ها توسط تیم‌های تکنوکرات شناسایی شد اما چون تصمیم‌گیری به آنها واگذار شده بود و اراده‌ای سیاسی برای پیگیری نداشتند، فقط به تسکین موقت مسأله و تعویق بحران منجر شد. شهید رئیسی اما معتقد بود کار را باید با تصمیمی سیاسی به سرانجام رساند نه با تعلل و تفاقل.

او کوشید برخی از این ناترازی‌ها را با اجرای برنامه‌های خاص اصلاح کند؛ مثلاً در حوزه انرژی، طرح‌هایی برای بهینه‌سازی مصرف، اصلاح یارانه‌ها و هدفمندسازی حمایت‌ها کلید خورد. البته این طرح‌ها به دلایل مختلف به سرانجام نهایی نرسید اما جرأت ورود به میدان و آغاز اصلاحات ساختاری، از ویژگی‌های ایشان بود. این همان نقطه‌ای است که مکتب شهید رئیسی راه از مدیران پیشین متمایز می‌کند.

۳- شجاعت در برابر بحران‌های اجتماعی تصمیم‌گیری حتی در برابر افکار عمومی

در کشور ما افکار عمومی گاه به عنوان مانع تصمیم‌گیری سیاسی ظاهر می‌شود. بسیاری از مدیران برای حفظ محبوبیت یا پرهیز از چالش، از تصمیمات سخت صرف‌نظر می‌کنند اما شهید رئیسی در مواردی نشان داد آماده است برای دفاع از منافع بلندمدت ملت، با بخشی از جامعه گفت‌وگو یا حتی مواجهه کند. نمونه بارز آن، رویکرد دولت او در برابر مسأله تحریم‌ها و سیاست خارجی بود. در حالی که بخشی از جامعه و نخبگان، همچنان بر گره زدن حل مسائل اقتصادی به توافق‌های خارجی اصرار داشتند، شهید رئیسی تلاش کرد نشان دهد اقتصاد کشور باید از گروگان سیاست خارجی رهایی

یابد. وی در عین تلاش برای دیپلماسی، با تأکید بر ظرفیت‌های درونی، گفت‌وگامی از درون‌زایی اقتصادی را ترویج کرد.

او می‌دانست برخی از این مواضع ممکن است نارضایتی‌هایی را ایجاد کند اما به عنوان رئیس‌جمهور، مسؤولیت داشت تصویر واقع‌گرایانه‌ای از مسیر آینده کشور ارائه دهد. این رویکرد، برخلاف روش متعارف سیاستمداران پوپولیست، بر پایه شفافیت، صراحت و مسؤولیت‌پذیری بود.

۴- احیای شأن سیاست در برابر تکنوکراسی

یکی از آسیب‌های مزمن نظام اجرایی کشور، فروکاست سیاست به مدیریت است. بسیاری از دولت‌ها، پژوه در دهه‌های اخیر، ترجیح دادند اراده خود را در دستگاه کارشناسی ادغام کنند اما دستگاه اداری، قادر به تحول ساختاری نیست، همچنین در برابر ابرمسائل چندلایه ناتوان است. تغییرات کلان نیاز به اراده سیاسی دارد و این چیزی بود که شهید رئیسی به آن پایبند بود.

او معتقد بود باید سیاست بر مدیریت حاکم شود، نه بر عکس. این رویکرد پژوه در شیوه تعامل او با وزرا، استانداران و مدیران استانی مشهود بود. در همین راستا او مستقیماً به میدان می‌رفت، با مردم گفت‌وگو می‌کرد و همان‌جا تصمیم می‌گرفت. در نتیجه، آنچه مکتب شهید رئیسی را متمایز می‌کند، نه صرفاً حضور میدانی یا ساده‌زیستی، بلکه جرأت تصمیم‌گیری در لحظه، با درک همه‌جانبه پیچیدگی مسائل و آمادگی برای هزینه دادن در برابر حقیقت است.

■ جمع‌بندی: ادامه مسیر، نه بازگشت به عقب

آنچه امروز بیش از هر چیز در مدیریت کشور نیاز است، شجاعت در تصمیم‌گیری سیاسی است. تجربه حکمرانی آیت‌الله شهید رئیسی به روشنی نشان داد تنها با ورود مستقیم سیاستمدار به میدان و نه با واگذاری مسؤولیت به دستگاه‌های کارشناسی یا اداری، می‌توان بر مشکلات بزرگ فائق آمد. ابرمسأله‌های ایران، با ساختاری پیچیده، چندلایه و درهم‌تنیده، دیگر با نسخه‌های بی‌هزینه یا تسکین‌های موقت مهارشدنی نیست، بلکه نیاز به سیاستمداری است که جسورانه، آگاهانه و متعهدانه، مسؤولیت تصمیم را برعهده گیرند، حتی اگر پرهزینه، چالش‌برانگیز یا با همه‌رسانه‌ای و جنجالی همراه باشد. کارگزاران جمهوری اسلامی اگر می‌خواهند راه شهید رئیسی را ادامه دهند، باید از این الگو بیاموزند: تصمیم‌گیری را به تعویق نیندازند، مماشأت نکنند و از همه‌های رسانه‌ای نهراسند. باید باور کنند اتکای صرف به نظرات مدیران اداری و کارشناسان، بدون اراده سیاسی برای اجرا، نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه آن را به آینده نزدیک و انفجاری‌تر منتقل می‌کند. کشور امروز بیش از هر زمان دیگری به سیاستمدارانی نیاز دارد که همچون شهید رئیسی در میدان بایستند، ریسک کنند و برای گره‌گشایی از امور، مسؤولانه و مقتدرانه تصمیم بگیرند. ادامه راه او، در گرو شجاعت در گرفتن تصمیم و مسؤولیت‌پذیری در اجراست.